

باسمه تعالی

۲ امر به شیء و اقتضای نهی از ضد آن

۲ ثمره مساله

۲ تصحیح ضد عبادی به وسیله خطابات قانونیه

۲ جهت دوم از بحث خطابات قانونیه: مستند خطابات قانونیه

۲ حفظ قدرت به خاطر خصوصیت داشتن آن

۳ جهت سوم: اشکالات مطرح شده بر خطابات قانونیه

۳ اشکال اول: جعل تکالیف برای معنونات

۳ جواب از اشکال اول: رسیدن به غرض احکام

۴ اشکال دوم بر خطابات قانونیه: اشکال در امتثال تعبدیات

۴ جواب از اشکال دوم: کفایت مجرد استناد در تعبدیات

۴ اشکال سوم بر خطابات قانونیه: لغویت اطلاق خطاب نسبت به عاجز

۴ جواب از اشکال سوم: عدم لغویت اطلاق خطاب نسبت به عاجزین

موضوع: تصحیح ضد عبادی (خطابات قانونیه) / ثمره مساله / امر به شیء و اقتضای نهی از ضد آن

خلاصه مباحث گذشته:

بحث در مورد تصحیح ضد عبادی بود که به این مناسبت وارد بحث از خطابات قانونیه شدیم. جهاتی از خطابات قانونیه مورد بحث قرار می گیرد که جهت اول (توضیح خطابات قانونیه) و جهت دوم (مستند و مویدات خطابات قانونیه) مورد بررسی قرار گرفت. در این جلسه به جهت سوم که اشکالات مطرح شده بر خطابات قانونیه است، مورد بررسی قرار می گیرد.

امر به شیء و اقتضای نهی از ضد آن

ثمره مساله

تصحیح ضد عبادی به وسیله خطابات قانونیه

جهت دوم از بحث خطابات قانونیه: مستند خطابات قانونیه

بحث در مورد مویدات و شواهدی بود که برای اثبات خطابات قانونیه استشهد شده بود. آخرین شاهدهی که مطرح شده است این است که اجماع علماء بر این است که ازاله قدرت بعد از وقت جایز نیست. همان طوری که اراقه ماء بعد از دخول وقت جایز نیست، همچنین تعجیز نفس بعد از وقت نیز جایز نیست. در حالی که علماء قبول دارند که مکلف می تواند خودش را از موضوعی خارج و داخل در موضوع دیگری کند مثلاً مکلف خودش را مسافر کند یا حاضر کند. ایجاد موضوع و ابقاء موضوع واجب نیست. اینکه در حج گفته شده است، مستطیع حق ندارد که استطاعتش را زائل کند به خاطر دلیل خاص است.

در حقیقت اگر بنا باشد که مکلف قادر موضوع تکلیف باشد لازمه اش این است که ما بتوانیم حتی بعد از فعلیت حکم قدرت را تفویض کنیم؛ زیرا خروج از موضوع و داخل شدن در موضوعی برای مکلف جایز است، در حالی که علماء حکم به عدم جواز تعجیز نفس دارند. این مطلب کاشف از این است که موضوع، مکلف قادر نیست و الا جایز بود که مکلف خودش را از یک موضوع خارج کند.

حفظ قدرت به خاطر خصوصیت داشتن آن

به نظر ما این ادعا صحیح نیست؛ زیرا هر چند که تعجیز نفس بعد از فعلیت حکم به صورت کلی جایز نیست و عقلاً چنین تعجیزی قبیح است؛ اما دلیل نمی شود که موضوع خطابات مطلق باشد. ممکن است ما بگوییم موضوع تکلیف مکلف قادر است و از طرفی بگوییم حفظ قدرت لازم است؛ چرا که قدرت با سایر شرایط مثل حضر و سفر و ... متفاوت است. اینکه تکلیف متوجه انسان شده است و لو به عنوان قادر و انسان قدرتش را از بین ببرد، عقلاً و عقلاً قبیح است.

این بحث در باب مقدمات مفوته مطرح شده است و نکته خصوصیت داشتن قدرت این است که هر چند بنا بر مبنای مشهور قدرت شرط فعلیت حکم است؛ اما چون ملاک فعلی است و ربطی به قدرت ندارد (بر خلاف سفر و حضر) اگر قدرت را تفویض کند، مستحق عقاب است؛ زیرا تفویض ملاک فعلی را انجام داده است؛ لذا اراقه ماء حتی قبل از وقت نیز جایز نیست؛ چرا که ملاک فعلی است و تفویض ملاک فعلی رخ داده است؛ پس عدم جواز تفویض قدرت ربطی به موضوع تکلیف ندارد؛

بلکه از باب تفویت ملاک فعلی است. اساسا هر چند که ما قائل به ملاکات هم نشویم؛ اما صرف این که تکلیف متوجه مکلف بشود و بعد خودش را تعجیز کند، عند العقلاء مذموم است.

خلاصه: عمده دلیل برای خطابات قانونیه این است که خطابات ما اطلاق دارد و مانعی که ممکن است وجود داشته باشد، قبح تکلیف عاجز است و این قبح شامل جایی است که خصوص عاجز مورد تکلیف واقع شود؛ اما در جایی که مشترک بین عاجز و قادر است قبحی ندارد و موید این اطلاق نیز دیدن و سیره عقلاء است؛ پس مقتضی برای خطابات قانونیه تمام است.

جهت سوم: اشکالات مطرح شده بر خطابات قانونیه

این اشکالات به صورت متفرق در کلمات منکرین خطابات قانونیه مطرح شده است و بعضی از آنها را ما از بعضی نقل کرده ایم که درس خارج آنها چاپ نشده است.

اشکال اول: جعل تکالیف برای معنونات

قبل از این که وارد اشکال بشویم مقدمه ای طبق مبنای قائلین به خطابات قانونیه مطرح می‌کنیم: آنها قائلند به این که حکم به عنوان تعلق گرفته است و حکم از عنوان به معنون سرایت نمی‌کند. مثلاً الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا حکم بر من استطاع مترتب شده است و به معنون سرایت نمی‌کند؛ حال این سوال مطرح می‌شود که شأن مصادیق و معنونات چیست؟ در جواب گفته می‌شود: اگر در خارج مستطیع محقق شد، احساس می‌کند که قانون نسبت به او داعویت پیدا می‌کند. وقتی که مکلف می‌بیند حکم بر آن شخص منطبق می‌شود، فاعلیت پیدا می‌کند، در مقابل، انحلالی‌ها قائل هستند به این که وقتی عنوان بر شخص منطبق می‌شود، حکم فاعلیت پیدا می‌کند، نه این که فاعلیت پیدا کند.

با توجه به این مقدمه گفته می‌شود: اشکال این است که جعل حکم برای عنوان معنا ندارد؛ زیرا غرض از احکام این است که مثلاً عباد را به مصالح برساند یا از مفاسد آنها را دور کند. غرض این است که عباد خارجی به کمال برسند و عنوان که غرض ندارد. بله؛ نظر به عنوان می‌تواند آلی باشد؛ ولی باید از عنوان به معنونات برسد.

پس بقاء حکم بر عنوان و نظر استقلالی به عنوان معنا ندارد؛ لذا مبنای خطابات قانونیه نیز صحیح نیست.

جواب از اشکال اول: رسیدن به غرض احکام

می‌توان از این اشکال جواب داد به این که قبول داریم هدف از احکام این است که عباد به کمال برسند؛ اما این که رسیدن عباد به کمالات موقوف باشد بر این که جعل حکم برای معنونات باشد، صحیح نیست. همان طور که می‌تواند احکام به صورت

انحلالی باشند و بر معنونات مترتب بشوند، همچنین با جعل احکام به صورت قانون نیز می‌توان به این هدف رسید؛ زیرا در قوانین نیز با انطباق عنوان بر معنویات، قانون فاعلیت پیدا می‌کند و مولا به غرض می‌رسد. ما برهان عقلی و دلیل نقلی نداریم که بگوییم حکم نمی‌تواند به عنوان تعلق داشته باشد و از طرفی شارع می‌تواند با خطابات قانونیه نیز به هدف برسد و اتفاقاً ظاهر خطابات نیز همین است؛ پس اشکالی ندارد که احکام به عنوانین تعلق بگیرد.

اشکال دوم بر خطابات قانونیه: اشکال در امتثال تعبدیات

خطابات ما اگر قانونیه باشد، در تعبدیات با مشکل مواجه می‌شویم؛ زیرا اشخاص امر و نهی ندارند و در تعبدیات نمی‌توانند قصد امر کنند.

جواب از اشکال دوم: کفایت مجرد استناد در تعبدیات

این اشکال اضعف است؛ زیرا برای تعبدیت مجرد استناد کافی است. وقتی که عنوان قانون بر شخص منطبق می‌شود و قانون فاعلیت پیدا می‌کند و مکلف هم به خاطر مراعات قانون فعل را انجام می‌دهد، برای تعبدیت کافی است.

اشکال سوم بر خطابات قانونیه: لغویت اطلاق خطاب نسبت به عاجز

خطابات قانونیه نسبت به عاجز یا مهمل است و یا اطلاق دارد. اگر مهمل باشند که معنا ندارد و اهمال معقول نیست ثبوتاً؛ پس باید اطلاق داشته باشند. اطلاق خطاب نسبت به عاجز لغو است و لغو از حکیم صادر نمی‌شود؛ پس باید خطاب مختص به قادر باشد.

جواب از اشکال سوم: عدم لغویت اطلاق خطاب نسبت به عاجزین

اطلاق خطاب نسبت به عاجزین لغو نیست؛ زیرا اگر خطاب به خصوص عاجزین بود، لغو بود؛ اما اگر خطاب در ضمن یک طبیعتی باشد که بر عاجزین منطبق است، عقلانیت دارد. مثلاً خطاب متکفل مکلف باشد و طبیعی مکلف را شامل بشود و به طور ضمنی شامل عاجزین بشود، خلاف سیره عقلاء نیست. غرض این گونه خطاب نیز این است که بفهماند ملاک شامل همه می‌شود و اعتبار شامل عاجز هم می‌شود؛ لذا عاجز در صدد بر می‌آید که عجز خودش را برطرف کند و قانون را امتثال کند. هر چند که این در صدد برآمدن واجب نیست؛ اما همین نکته موجب عدم لغویت است. در حقیقت جعل و اعتبار عام است تا زمینه امتثال را در عاجز ایجاد کند و عاجز در صدد برطرف کردن عجز خود بیاید.

یا ممکن است جعل و اعتبار عام این باشد که اگر شک در قدرت پیدا کرد، به اطلاق خطاب تمسک کند و باید احتیاط کند. اگر موضوع خطاب، مکلف قادر بود، شبهه ای در وجوب احتیاط وجود داشت؛ اما خطاب مطلق واضح است که باید احتیاط کند.

مضافاً به این که اطلاق بیان زائدی نمی‌خواهد؛ لذا لازم نیست که اثر مهمی بر آن مترتب شود و اگر اطلاق، مبرر جزئی هم داشته باشد کافی است به گونه ای که اگر از مولا پرسیده شود چرا مقید نیاموردی، جوابی بدهد.

مضافاً به این که حقیقت اطلاق جمع القیود و رفض القیود نیست (معنای رفض القیود این است که همه قیود را دیده است و در مقام جعل حکم، آن قیود را رفض کرده است و حکم بر طبیعت مترتب شده است و نتیجه آن سریان در تمام موارد است) بلکه یک نظریه سومی وجود دارد که معنای اطلاق این است که حکم بر طبیعت مترتب شده است و قیود را لحاظ نکرده است؛ یعنی در مواردی که مطلق مورد حکم واقع شده است، این گونه نیست که ما قیود را در ذهن آورده باشیم و بعد آنها را رفض کرده باشیم؛ بلکه اطلاق یک طبیعتی است که یک نوع ابهامی دارد و چون قید را نیاموردیم قابل احتجاج است. مثلاً معنای نان بخر مطلق است و نسبت به فلان نانوائی اطلاق دارد و مقید به فلان نانوائی نشده است؛ اما چون که مقید نشده است مورد احتجاج قرار می‌گیرد؛ چرا که اگر حصه را اراده کرده بود باید قید را ذکر می‌کرد. ادامه بحث در جلسه آینده.

^۱ این مطلب در کتاب مناهج الوصولی الی علم الاصول ج ۲ ص ۶۵ مطرح شده است.